

ارزیابی اجتهاد عامی در دیدگاه ابن حزم

جلال جلالی زاده،^۱ نامیق نیریزی^۲

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۹/۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۱۳)

چکیده

ابن حزم، علی بن احمد، فقیه و اصولی قرن پنجم، اهل اندلس و پیرو مذهب ظاهری بود؛ از نظر او، اجتهاد، تلاش برای یافتن احکام از ظاهر نصوص و بر عامی واجب است؛ تفکر او، بر پایه سه اصل «وجود تمامی احکام در ظاهر نصوص»، «وجوب یادگیری احکام، بر تمامی افراد جامعه» و «تحریم تقلید» استوار است؛ اجتهاد عامی را به استفتای حکم صریح خدا و پیامبر ﷺ، از عالم شرعی تعریف کرده است و اگر به آن تصریح کرد، برایش لازم الاجرا می‌شود، وگرنه آراء فقهی صحابی و غیرصحابی از نظر شرعی معتبر نیست. در این مقاله به روش کتابخانه‌ای، تحلیلی، توصیفی «اجتهاد عامی در دیدگاه ابن حزم» تبیین و ارزیابی شده است که لازمه «وجود تمامی احکام در نصوص شرعی» اباحه امور غیرمنصوص است و آن، با واقع عصر صحابه و تمام عصور بعد از آنان، سازگاری ندارد، بلکه برداشت فقیه از نصوص، امری اجتناب‌ناپذیر و حداقل در حق خودش حجت است. عامی، گرچه در انتخاب فقیه معتمد خود، نوعی اجتهاد دارد، ولی نامگذاری استفتای او از فقیه درباره حکم خدا و پیامبر ﷺ، به اجتهاد، نوعی تسامح است و مصطلح رایج علمای فقه و اصول نیست و گاهی منجر به چالشهای عبادی و اجتماعی می‌شود، که خسارت آن، بسی فراتر از قبول تقلید است.

کلیدواژه‌ها: ابن حزم، نصوص، اجتهاد، اجتهاد عامی، استفتاء، اصول فقه.

۱. استادیار دانشگاه تهران / jalalizadeh@ut.ac.ir

۲. دکترای فقه شافعی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) / hedaeatna@yahoo.com

طرح مسئله

ابن حزم، علی بن احمد بن سعید، یکی از دانشمندان اسلامی اندلس (۴۵۶-۳۸۴ق/ ۱۰۶۴-۹۹۴م) بود (ابن صاعد، ۱۹۸۵م، ۷۵). ایشان در ابتدا بر مذهب امام مالک و بعد شافعی بود، سرانجام مذهب داود بن علی بن خلف اصفهانی (۲۷۰-۲۰۱ق) را که براساس ظاهر نصوص و اجماع صحابه پایه‌ریزی شده بود، پذیرفت (ذهبی، ۱۴۱۹ق، ۳/۱۱۵۰؛ ذهبی، ۱۴۰۵ق، ۱۸/۱۹۳؛ مقرئ، ۱۹۰۰م، ۷۸/۲؛ ابن خطیب، ۱۴۲۴ق، ۴/۸۸). او دارای تألیفات زیادی در علوم متعدد، از جمله: المحلّی بالآثار، در فقه و الاحکام فی اصول الأحکام، در علم اصول است (ابن صاعد، ۱۹۸۵م، ۷۷-۷۶). ایشان، شخص عامی را مکلف به اجتهاد دانسته است؛ ولی دانشمندان پیش از وی، اجتهاد را ویژه فقیه و وظیفه عامی را که از ادله شرعی آگاه نیست، مراجعه به او دانسته‌اند. برخی، آن را تقلید و برخی، اتباع (پیروی) نامیده‌اند (ابن عبدالبر، ۱۴۱۴ق، ۲/۸۴۸ و ۲/۹۹۳) سوالات مطرح در ذهن، این است که آیا طرح نظریه اجتهاد عامی از طرف ابن حزم برای عدم قبول نظر کارشناسی فقهاست؟ آیا نظر کارشناسی فقیه، اعتبار شرعی دارد؟ آیا مراجعه عامی به فقیه، اجتهاد است؟ آیا قبول نظریه اجتهاد عامی از ابن حزم، برای عامه مردم، چالشی ایجاد نمی‌کند؟ راه برون‌رفت از چالش مورد نظر ابن حزم چیست؟

مفهوم اجتهاد

۱. اجتهاد در لغت

جهد با فتح و ضم جیم به معنای توان و سختی است مانند: «جَهْدٌ أَيْمَانُهُمْ» در سوگندشان مبالغه کردند، أَجْهَدٌ: به سختی انداخت و اجتهاد و تجاهد، به معنای به کار بردن تمام توان است (فیروزآبادی، ۱۴۲۶ق، ۱/۲۸۳) جَهْدٌ و جُهدٌ، هر دو به معنای توان است، برخی، جَهْدٌ را برای سختی و جُهدٌ را برای توان به کار برده‌اند و برخی، جَهْدٌ را برای مبالغه و پایان و جُهدٌ را برای توان و انرژی دانسته‌اند و اجتهاد، به معنای تلاش کامل کردن است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۳/۱۳۳؛ زبیدی، بی‌تا، ۷/۵۳۴) در قرآن کریم، ۵ بار «أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» با قاطعیت تمام، به خدا قسم خوردند» (مائده، ۵۳؛ انعام، ۱۰۹؛ نحل، ۳۸؛ نور، ۵۳؛ فاطر، ۴۲) و یک بار «وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ» و کسانی که فقط تمام تلاش

خود را دارند» (توبه، ۷۹) آمده است، لذا واژه اجتهاد از باب افتعال به معنای «تحمل نهایت تلاش» یا «تحمل نهایت سختی» است.

۲. اجتهاد در دیدگاه ابن حزم

در دیدگاه ابن حزم، اجتهاد، به کار گرفتن تمام توان و تلاش کامل برای پیدا کردن حکم شرع است که به صورت منصوص، در قرآن و سنت وجود دارد و این کار با خواندن آیات قرآن و احادیث پیامبر ﷺ انجام می‌گیرد، یافتن آن، اصابه اجتهاد و نیافتن یا نفهمیدن آن، خطأ اجتهاد گفته می‌شود (ابن حزم، ۱۴۰۴ق، ۱۱۴/۷). حکم شرع، فقط در قرآن و سنت هست، بنابراین به تلاشی کاملی که در آن دو، به قصد یافتن حکم شرعی انجام گیرد، اجتهاد گفته می‌شود^۳ (همان، ۸۳/۵). هر فردی باید به اندازه توان، برای یادگیری واجبات دینی، اجتهاد کند و آن، در باب افتعال از واژه «جهد» است، اجتهاد در امور دینی، به کار بردن تمام توان در پی یادگیری اموری است که خداوند، در قرآن، و پیامبر ﷺ در احادیث صحیح، بندگان را به آن مکلف کرده‌اند، زیرا که دین بدون آن دو وجود ندارد (همان، ۱۲۱/۵) اجتهاد جست‌وجوی حقیقت با روش درست و در محل مناسب است؛ روش درست اجتهاد، استدلال است؛ علت نیافتن حقیقت، گاهی، روش نادرست و گاهی، محل نامناسب آن است (همان، ۱۳۹/۵).

ارزیابی: اختصاص واژه «اجتهاد» به جست‌وجوی نصوص جزئی، با معنای لغوی و کاربردی آن، سازگار نیست، زیرا اجتهاد، در لغت، برای کارهای نیازمند تلاش فراوان به کار رفته است و دانستن ظاهر نصوص، تلاش فراوانی نیاز ندارد و به کار بردن «اصابه» (به هدف زدن) و «خطأ» (به هدف نزدن) برای آن در زبان عرب، نشان‌دهنده کاربرد آن در صدور حکم است و نه جست‌وجوی نصوص؛ زیرا نیافتن نصوص، اشتباه حساب نمی‌شود «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ: هنگامی که حاکمی، در صدور حکم، تلاش فراوانی برای بازگرداندن حق به صاحبش کند و تلاشش، مثمر ثمر بود (به هدف خورد) دو پاداش داده می‌شود، ولی اگر مثمر ثمر نبود (به هدف نخورد و نتوانست حق را به صاحبش برگرداند) یک پاداش دارد» (بخاری،

۳. الاجتهادُ إجهادُ المرءِ نفسه في طلبِ حكمٍ دينه في مظانٍّ وجوده ولا مظانٍّ لوجودِ الدينِ إلَّا القرآنُ والسنةُ.

۱۴۰۷ق، ۱۰۸/۹) اولاً: مصداق واقعی حاکم، قاضی است که باید بعد از شناسایی درست واقعه، بر اساس اجتهاد در قرائن و شواهد به قصد بازگرداندن حق به صاحبش، حکم صادر کند که به هر قاضی یک اجر به خاطر اجتهاد در قرائن و شواهد داده می‌شود و به قاضی موفق، یک پاداش دیگر، جایزه داده می‌شود. پیامبر گرامی ﷺ در زمینه فرمود: «إِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ، وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ شَيْئًا، بِقَوْلِهِ: فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ فَلَا يَأْخُذْهَا: حَتْمًا شِمًا قِضَاوَتِ رَأْسِي مِنْ مِيٍّ أَوْرِيْدُ، شَائِدِ يَكِي، دَرِ اِدَائِ سَخْنِ خَوْدَشِ، تَوَانَتَرِ بَاشِدِ، اِگَرِ بِنَا بَهِ گَفْتَه‌هَائِشِ، چِيزِي اَزِ حَقِّ بَرَادَرِشِ رَا بَهِ اَوْ دَادَمِ، اَنِّ رَا نَگِیْرِدِ، زِیْرَا تَکَه‌ای اَزِ آتَشِ رَا بَهِ اَوْ دَادَه‌ام» (همان، ۱۸۰/۳) اگر اجتهاد، جست‌وجوی نصوص جزئی باشد، قاضی، باید منتظر وجود نصوص جزئی، برای تمامی شکایتها و رویدادها باشد و نصوص را نامتناهی تصور کنیم، زیرا وقایع، نامتناهی هستند. ثانیاً: نسبت «أخطأ» به حاکمی که برای واقعه مورد نظرش، نصوصی را نیافته و حکمی را صادر نکرده است، سازگار نیست بلکه نسبت «أصاب» و «أخطأ» فقط در امور ظنی مانند: شواهد و قرائن واقعه سازگار است که بعد از آن حکم صادر می‌کند، بنابراین اجتهاد در امور ظنی است و نه قطعی.

مفهوم شخص عامی در دیدگاه ابن حزم

در دیدگاه ابن حزم، شخص عامی در مقابل شخص عالم آورده شده است، زیرا می‌گوید: این کتاب را برای عامی، مبتدی و یادآوری برای عالم نوشته‌ام (ابن حزم، ۱۳۵۲ق، ۳۳/۵) مردم، از لحاظ فهم امور دینی، مراتبی دارند: کسانی که فهمشان بالاتر از سطح مهاجران غیرعرب و عامه مردم هستند و می‌توانند به اندازه توان، در نصوص کتاب، سنت و اجماع اجتهاد کنند، هنگام استفتاء از فقیه، باید به او بگویند: مرجع این فتوا کجاست؟ اما کسانی که خود برای فقه و فتوا آماده کرده‌اند، باید آگاهی از احکام قرآن، سنت، مراتب و صفات راویان حدیث و تشخیص سند صحیح از ضعیف و... را داشته باشند (ابن حزم، ۱۴۰۴ق، ۱۲۴/۵) از این توضیح ابن حزم، به خوبی می‌توان فهمید که او افراد جامعه به سه دسته تقسیم‌بندی کرده است: دسته‌ای که اساساً از زبان فصیح عربی آگاهی ندارند، دسته‌ای آگاهی دارند ولی به سطح فقاقت نرسیده‌اند و دسته‌ای به سطح فقاقت و فتوا رسیده‌اند. دسته اول، اشخاص عامی و بی‌سواد هستند.

مفهوم اجتهاد عامی در دیدگاه ابن حزم

از نظر ابن حزم، هر کسی، باید، به اندازه توانش، برای یادگیری حکم خدا و پیامبر ﷺ تلاش کند: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا: خداوند، به هر کسی، فقط به اندازه توانش، تکلیف می-دهد» (بقره، ۲۸۶) لذا اجتهاد عامی، این است که از عالم دینی استفتاء کند و در صورت تصریح به حکم خدا و پیامبر بودن فتوایش به آن عمل کند؛ وگرنه، تقلید از آراء فقهی صحابی و غیر صحابی حرام است و باید تا رسیدن به حکم خدا و پیامبر ﷺ به تحقیقش ادامه دهد. این اجتهاد، برای هر مسلمان آسان است (همان، ۱۵۲/۶-۱۵۱).

استدلال ابن حزم در اثبات اجتهاد عامی

هر شخصی حکم صادره از فقیه را برداشت او از نصوص می‌داند، پس چگونه ابن حزم، برداشت فقیه را حجت نمی‌داند؟ ابن حزم، این ابهام را با سه مبحث زدوده است: احاطه نصوص به حکم تمامی حوادث، انحصار حجیت فقط در ظاهر نصوص و تحریم تقلید.

۱. احاطه نصوص به حکم تمامی حوادث

از نظر ابن حزم، نصوص جزئی بر تمامی حوادث، احاطه دارند، زیرا:

أ- مطابق آیات «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ: قرآن را روشنگر همه چیز، بر تو نازل کردیم» (نحل، ۸۹) و «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ: هیچ چیزی را در کتاب، فروگذار نکردیم» (انعام، ۳۸) باید تمام نیازمندیهای دینی هر مسلمان در قرآن گنجانده شده باشد (ابن حزم، ۱۴۰۵ق، ۶۱).

ب- مطابق آیات «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ وَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ وَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ: هنگامی که آن را خواندیم، از آن پیروی کن، سپس بیان (تبیین) آن، به عهده ماست» (قیامت، ۱۹-۱۸) «يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ الْكُرْآنِ وَاللَّهُ بَيِّنٌ لِّكُلِّ شَيْءٍ: خداوند برایتان روشن می‌کند که گمراه نشوید» (نساء، ۱۷۶)، تبیین قرآن به عهده خداوند است و او پیامبر ﷺ را برای تبیین آن ارسال کرده است: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ: و ذکر را بر تو نازل کردیم تا آنچه برای مردم نازل شده، توضیح دهی» (نحل، ۴۴). بنابراین وحی خداوند به پیامبر ﷺ از دو بخش: قرآن و تبیین قرآن، تشکیل شده، که سنت تشریحی پیامبر ﷺ است (ابن حزم، ۱۴۰۴ق، ۸۲/۱).

ج - مطابق آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ: امروز دینتان را برایتان کامل کردم» (مائده، ۳) خداوند دین اسلام را کامل کرده است و احکام آن شامل: واجب، حرام و مباح است، زیرا مندوب، نوعی مباح است که انجامش، گناه ندارد و ترکش، گناه ندارد و مکروه، نوعی مباح است که انجامش، گناه ندارد و ترکش، ثواب دارد؛ مطابق آیه «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا: خداوند، هر آنچه در زمین است را برای شما آفرید» (بقره، ۲۹) اصل در استفاده از تمامی اشیاء و انجام تمامی افعال اباحه است و مطابق آیه «وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرُّرْتُمْ إِلَيْهِ: (خداوند) تمام حرامها را جز موارد اضطراری، برایتان توضیح داده است» (انعام، ۱۱۹) خداوند، تمامی حرامها را توضیح داده است، بنابراین آنچه خداوند، حرام نکرده است، مباح است و نباید حلالها را بدون نص شرعی حرام کرد، زیرا خداوند فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرُمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برایتان حلال کرده، حرام نکنید و از حدود آن بیرون نروید، زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد» (مائده، ۸۷)، «قُلْ هَلْمْ شُهَدَاءُ كُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ: بگو: شاهدانی که گواهی دهند که خداوند، اینها را حرام کرده است، بیاورید. اگر آنان (به دروغ) گواهی دادند، تو با آنان (هم صدا نشو و) گواهی مده» (انعام، ۱۵۰)، اصرار بر واجب یا حرام کردن امور مباح، خلاف شرع است، زیرا پیامبر گرامی ﷺ فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ الْحَجَّ، فَحُجُّوا، فَقَالَ رَجُلٌ: أَكُلَّ غَامٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ فَسَكَتَ حَتَّى قَالَهَا ثَلَاثًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَوْ قُلْتُ: نَعَمْ لَوَجِبَتْ، وَلَمَا اسْتَطَعْتُمْ، ثُمَّ قَالَ: ذَرُونِي مَا تَرَكْتُكُمْ، فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بكَتْرِهِ سَوَالِهِمْ وَأَخْتِلَافِهِمْ عَلَيَّ أَنْبِيَائِهِمْ، فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، وَإِذَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَدَعُوهُ: ای مردم! خداوند، حج را بر شما واجب کرده است، پس حج کنید. مردی گفت: ای پیامبر خدا ﷺ! آیا هر سال واجب است؟ پیامبر ﷺ، سکوت کرد، تا این که سه بار آن را تکرار کرد، فرمود: اگر می‌گفتم: بله، واجب می‌شد و نمی‌توانستید آن را انجام دهید؛ سپس فرمود: مرا با آنچه برایتان گذاشته‌ام، واگذارید، زیرا علت نابودی امتهای پیشین، اختلاف با پیامبران و ایرادگرفتن از آنان بود، پس هنگامی که به شما دستوری دادم، به اندازه توانتان آن را انجام دهید و هنگامی که شما را از کاری بازداشتیم، بی‌درنگ آن را ترک کنید» (مسلم، بی‌تا، ۹۷۵/۲)، پیامبر گرامی ﷺ درباره عدم حضورش در مسجد برای نماز شب، با وجود

اجتماع مردم فرمود: «خَشِيتُ أَنْ تُفْتَرَضَ عَلَيْكُمْ، فَتَعْجِزُوا عَنْهَا: ترسیدم که بر شما واجب شود و شما از انجام آن، ناتوان شوید» (بخاری، ۱۴۰۷ق، ۴۵/۳)، «إِنَّ أَكْثَرَ الْمُسْلِمِينَ جُرْمًا، مَنْ سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يُحَرِّمْ، فَحُرِّمَ مِنْ أَجْلِ مَسْأَلَتِهِ: قطعاً گناهکارترین مسلمانان، کسی است که از چیزی که حرام نشده است، ایراد بگیرد و به خاطر ایرادگیری او، حرام - شود» (همان، ۹۵/۹)، «إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَنَهَى عَنْ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا وَحَدَّ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا وَعَفَا عَنْ أَشْيَاءَ رَحِمَهُ لَكُمْ لَا عَنْ نِسْيَانٍ فَلَا تَبْحَثُوا عَنْهَا: خداوند، قطعاً تکالیفی را واجب کرده است، آن‌ها را تباه نکنید و چیزهای را منع کرده است، حرمت آنها را نشکنید و حدودی را قرار داده است، از آنها بیرون نروید و از چیزهایی از روی رحمت و نه فراموشی، گذشت کرده است، به دنبال (ایجاد حکم) برای آنها نباشید» (ابن- عبدالبر، ۱۴۱۴ق، ۱۰۴۵/۲؛ البانی، ۱۴۰۵ق، ۱۷؛ ابن حزم، ۱۴۰۴ق، ۱۶۱/۶)، خداوند فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدِّلَ لَكُمْ سَعُودًا: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از مسائلی سؤال نکنید که اگر برایتان آشکار شوند، شما را ناراحت می- کنند» (مائده، ۱۰۱) برای امور غیرمنصوص، نباید حکم داد، زیرا افزایش احکام، برای جامعه مشکلات ایجاد می‌کند و از طرفی تحریم و تحلیل اشیاء و افعال غیر منصوص، با برداشتهای شخصی سبب گمراهی می‌شود، زیرا پیامبر ﷺ فرمود: «تَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى بَضْعٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، أَكْثَرُهَا فِتْنَةٌ عَلَى أُمَّتِي قَوْمٌ يَقْسُونَ الْأُمُورَ بِرَأْيِهِمْ فَيَحْلُلُونَ الْحَرَامَ وَيُحَرِّمُونَ الْحَلَالَ: امت من، به هفتاد و اندی فرقه، متفرق می‌شود؛ خطرناک‌ترین آنان، گروهی هستند که کارها را با نظر خود می‌سنجند؛ در نتیجه، حرام را حلال و حلال را حرام می‌کنند» (ابن عبدالبر، ۱۴۱۴ق، ۱۰۳۹/۲؛ ذهبی، ۱۳۸۲ق، ۲۶۸/۴؛ ابن حزم، ۱۴۰۴ق، ۱۶/۸ - ۱۳). «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْزِعُ الْعِلْمَ بَعْدَ أَنْ أَعْطَاكُمْوَهُ أَنْتَزَاعًا، وَلَكِنْ يَنْتَزِعُهُ مِنْهُمْ مَعَ قَبْضِ الْعُلَمَاءِ بِعِلْمِهِمْ، فَيَبْقَى نَاسٌ جُهَالٌ، يُسْتَفْتُونَ فَيُفْتَوْنَ بِرَأْيِهِمْ، فَيُضِلُّونَ وَيُضِلُّونَ: قطعاً خداوند، دانش (دین) را بعد از اینکه به شما داد، از شما نمی‌گیرد؛ ولی آن را با مرگ دانشمندان و وجود مردمان نادانی که با نظر شخصی پاسخ دهند، از میان مردم برمی‌دارد پس گمراه می‌کنند و گمراه می‌شوند» (بخاری، ۱۴۰۷ق، ۱۰۰/۹؛ ابن حزم، ۱۴۰۴ق، ۳۹/۶) مطابق آیه «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ: اگر در چیزی اختلاف داشتید، آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید» (نساء، ۵۹) باید تحلیل و تحریم تمامی اعمال و اشیاء را به کتاب و سنت ارجاع دهیم.

۲. انحصار حجیت فقط در ظاهر نصوص

از نظر ابن حزم، مطابق آیات: «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ: گروهی از یهودیان، گفته‌ها را تحریف می‌کردند» (نساء، ۴۶)، «مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا: هر کسی از آن روی گرداند، در روز قیامت، قطعاً مجازاتش را می‌کشد» (طه، ۹۹-۱۰۰)، «وَقَدْ كَانَ قَرِيبٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ: گروهی از آنان، کلام خدا را می‌شنیدند و پس از تفکر و آگاهی، تحریفش می‌کردند» (بقره، ۷۵) فقط ظاهر نص حجیت است و هر حکم یا معنای برداشتی، که در نصوص یا اجماع نباشد، باطل است، زیرا تحریف و سرپیچی از حکم آنهاست؛ عوض کردن معنا و مفهوم کلام مردم، گناه است تا برسد به کلام خدا: «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ: هر کسی آن (وصیت) را بعد از شنیدنش از مرده، تغییر دهد، گناهش به گردنش است» (بقره، ۱۸۱) خداوند، از تغییر واژه «أَنْظَرْنَا» به «رَاعِنَا» منع کرده است، با اینکه هر دو به معنای «به ما توجه کن» هستند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنًا وَقُولُوا أَنْظَرْنَا وَاسْمَعُوا: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! راعنا نگویید بلکه أَنْظَرْنَا بگویید و اطاعت کنید» (بقره، ۱۰۴) رعایت ظاهر نصوص، واجب و تأویل بدون دلیل آنها (نص یا اجماع) تجاوز به حدود الهی و حرام است «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ: از حدود الهی تجاوز نکنید، زیرا خداوند، تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد» (مائده، ۸۷)، «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ: از حدود الهی، تجاوز نکنید؛ کسانی که از آن تجاوز کند، ستمکارند» (بقره، ۲۲۹)؛ «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ: و هر کسی دستور خدا و پیامبر را نافرمانی و از حدود او، تجاوز کند، خداوند، او را برای همیشه به آتش می‌اندازد و عذاب خوارکننده‌ای دارد» (نساء، ۱۴). مطابق آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا: و خداوند، تمام نامها و کلمات را به آدم آموزش داد» (بقره، ۳۱). هر کلمه به کار رفته در شریعت، جزء حدود الهی و دارای معنای خاص است و بدون نص یا اجماع، تأویل کردنش حرام است. مطابق آیات: «اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ: از آنچه که پروردگارت، بر تو نازل کرده است، پیروی کن» (انعام، ۱۰۶)، «إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ: بگو: فقط از آنچه به من وحی شود، پیروی می‌کنم» (انعام، ۵۰) پیامبر گرامی ﷺ مکلف به رعایت ظاهر نصوص بوده است (ابن حزم، ۱۴۰۴ق، ۳/۴۳-۴۱).

ارزیابی: محدود کردن حکم به ظاهر نصوص، هم خلاف معنای نصوص است و هم خلاف عقل بشری و خلاف عدالت خداوند؛ به عنوان نمونه: از آیه «قُلْ لَّا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ؛ بگو در آنچه بر من وحی شده، هیچ حرامی بر کسی که غذایی می خورد نمی یابم به جز این که مردار باشد یا خونی که (از بدن حیوان) بیرون ریخته یا گوشت خوک که اینها همه پلیدند» (انعام، ۱۴۵) و از «إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَنْهَيَانِكُمْ عَنْ لُحُومِ الْحُمْرِ، فَإِنَّهَا رِجْسٌ؛ خدا و پیامبر، قطعاً از خوردن گوشت الاغ اهلی منع می کنند چون که پلید است» (بخاری، ۱۴۰۷ق، ۱۳۱/۵) هر انسان عاقلی می فهمد که خدا و پیامبر ﷺ از خوردن هر نجاستی منع کرده اند. این نوع قیاس دقیقاً مانند دلالت الفاظ عموم بوده که مقبول تمام علماست؛ عدالت مقتضی برابری حکم اشیاء و افعال مشابه و نابرابری حکم اشیاء و افعال مختلف است. از خداوندی که کلام خود را به حکمت توصیف کرده صدور احکام متضاد بعید است.

۳. تحریم تقلید

از نظر ابن حزم، تقلید، پیروی از کسی است که خداوند، به پیروی از او دستور نداده است^۴ (ابن حزم، ۱۴۰۴ق، ۶۹/۶) یا قبول بی دلیل گفته های غیر پیامبر است^۵ (همان، ۱۱۶/۶) لذا، پیروی از کتاب، سنت و اجماع، تقلید نیست (همان، ۴۰/۱، ۶۹/۶، ۹۸/۶، ۱۱۶/۶) بنا بر ادله زیر، تقلید حرام است:

أ- مطابق آیه «اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ؛ فقط از نازل شده از طرف پروردگارتان، پیروی کنید و از غیر آن پیروی نکنید» (اعراف، ۳) پیروی از غیر وحی، در دین، باطل است.

ب- مطابق آیه «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا؛ وقتی به آنان گفته شود: از آنچه که خداوند نازل کرده است، پیروی کنید، می گویند: ما، فقط از آنچه که نیاکانمان را بر آن یافته ایم، پیروی می کنیم» (بقره، ۱۷۰). تقلید ویژگی افراد غیر مؤمن است (ابن حزم، ۱۴۰۵ق، ۷۲-۷۱).

۴. التَّقْلِيدُ إِنَّمَا هُوَ اتِّبَاعُ مَنْ لَمْ يَأْمُرْنَا عَزَّ وَجَلَّ بِاتِّبَاعِهِ.

۵. التَّقْلِيدُ عَلَى الْحَقِيقَةِ إِنَّمَا هُوَ قَبُولُ مَا قَالَهُ قَائِلٌ دُونَ النَّبِيِّ (ص) بِغَيْرِ بُرْهَانٍ.

ارزیابی: به نظر می‌رسد که پیروی از هدایت‌یافتگان، در هر علم و فنی، مقبول تمامی انسان‌ها باشد، هنگامی که خداوند می‌فرماید: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ: ما را به راه راست هدایت کن راه کسانی که نعمت (هدایت) به آنان دادی، نه خشم برآنان گرفته شد و نه گمراه بودند» (حمد، ۷-۶)، «وَلَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۶۸) وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا: قطعاً آنان را به راه راست هدایت می‌کنیم، و هرکسی از خدا و پیامبر اطاعت کند، با کسانی خواهد بود که خداوند به آنان نعمت هدایت داد که پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحین باشند» (نساء، ۶۹-۶۸) تقسیم تقلید به دو نوع مذموم و ممدوح، صحیح است، چون که اقتدا به هدایت-یافتگان در هر جامعه، لازمه ترقی آن جامعه است، بیشتر اوقات، اشخاص با تجربه در امور دینی، از نصوص دین، به مسائلی رسیده‌اند که اشخاص مبتدی توانایی درک آن را ندارند و بنابراین تحریم تقلید سطوح پایین از پیشوایان (اولوالامر) خلاف مقصود قرآن است، بلکه از آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا، پیامبر و پیشوایان اطاعت کنید و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به کتاب و سنت ارجاع دهید.» (نساء، ۵۹) به خوبی می‌توان فهمید که در سطح رهبری جامعه (اولوالامر) اصل بر اطاعت است و افراد تحت الامر به دو دسته اهل علم و عامی تقسیم می‌شوند و «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» ویژه اهل علم است و دسته عامی، همچنان، باید از دستورات اولوالامر اطاعت کند و محدود کردن کار آنان به نقل نصوص، جای برای اختلاف اهل علم با آنان نمی‌گذارد. بنابراین اطاعت از اوامری که خلاف نص شارع نباشد، دستور قرآن و سنت نبوی است: «السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ حَقٌّ مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِالْمَعْصِيَةِ: شنیدن و اطاعت کردن در اموری که دستور به نافرمانی نباشد، حق است» (بخاری، ۱۴۰۷ق)، (۴۹/۴).

اجتهاد عالم در دیدگاه ابن حزم

ابن حزم، برای حجیت بخشی به اجتهاد عامی، ویژگی و اجتهاد فقیه را به صورت شفاف ذکر کرده است تا القاکننده این مطلب باشد که از نظر او، هر شخصی به عنوان فقیه پذیرفته

نیست، لذا اگر پرسش عامی از عالم را، نوعی اجتهاد، نامگذاری کرده است، پایه و اساسی دارد و بنابراین جهت تبیین دیدگاه ابن حزم، ارزیابی این دو موضوع، ضروری است.

۱. ویژگیهای فقیه

از نظر ابن حزم، فقیه که عامی از استفتاء کند، باید ویژگیهای زیر را داشته باشد:

أ - به اندازه فهم کلام خدا و پیامبر ﷺ از ادبیات عرب آگاهی داشته باشد، زیرا خداوند فرموده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ؛ هر پیامبری را به زبان ملتش فرستادیم تا برای آنان روشنگری کند» (ابراهیم، ۴) «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ؛ از چیزی که علم نداری، پیروی مکن» (اسراء، ۳۶)، «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ؛ برخی از مردم، بدون علم و آگاهی، درباره خدا ستیزه می‌کنند» (حج، ۴؛ لقمان، ۲۰)، «هَذَا أَنْتُمْ هَوْلَاءٌ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ؛ شما که کسانی بودید، درباره آنچه می‌دانستید، بحث می‌کردید، چرا (اکنون) درباره چیزی که نمی‌دانید، بحث می‌کنید؟!» (آل عمران، ۶۴)، «وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ؛ و چیزی که نمی‌دانید، می‌گویید به گمان این که مسئله ناچیزی است، در حالی که نزد خدا، گناه بزرگی است!» (نور، ۱۵).

ب - از احکام قرآن، سنت و روش دفع تعارض آنها آگاه باشد، زیرا خداوند فرموده است: «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ؛ تا دین را به خوبی بفهمند.» (توبه، ۱۲۲).

ج - مطابق آیه «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا؛ اگر فاسقی، گزارشی برایتان آورد، تحقیق کنید» (حجرات، ۶) باید از علم الرجال، عدالت، فقه و حفظ و... راویان، برای تشخیص نقل صحیح از غیر صحیح آگاه باشد.

د - مطابق آیه «مَا نُنسخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا؛ هر حکمی را نسخ کنیم یا به تأخیر اندازیم، بهتر از آن یا مانند آن را می‌آوریم» (بقره، ۱۰۶) باید به احکام ناسخ و منسوخ آگاه باشد.

ه - به سیره پیامبر ﷺ آگاه باشد.

و - مطابق آیه «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ بگو: اگر راست می‌گویید، دلیلتان را بیاورید» (بقره، ۱۱۱؛ نمل، ۶۴) به روش استدلال آگاه باشد.

ز - آگاهی از موارد اختلاف و اجماع علما، برای فقیه ضروری نیست ولی آن را بداند خوب است، زیرا بنابر آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي

شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ: از خدا، پیامبر و صاحب نظرانتان اطاعت کنید پس اگر در چیزی اختلاف داشتید، آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید» (نساء، ۵۹) فقط نصوص کتاب و سنت حجت است و وظیفه اولوالامر، فقط نقل دستورات شارع است و اطاعت از برداشتهای آنان، در صدور احکام برای امور غیرمنصوص، جایز نیست، لذا شناخت موارد اختلاف و روش ارجاع آنها به قرآن و سنت ضروری نیست، چون حجت نیستند.

ح - مطابق آیه «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّهَ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ: باید، گروهی از شما، دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر کنند» (آل-عمران، ۱۰۳) علم، عدالت و شجاعت شرط فتواست، زیرا فتوا، دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر است (ابن حزم، ۱۴۰۴ق، ۵/۱۲۷-۱۲۶).

۲. ضوابط اجتهاد فقیه

از نظر ابن حزم، اجتهاد، فقط در نقل نصوص و اجماع است نه قیاس و نه رأی^۶ (همان، ۱۱۴/۷) اساس فتوا باور به صحت روایت مربوطه است، اگر مفتی به صحت روایتی باور نداشت و به آن فتوا کرد، دچار گناه شده است ولی اگر به آن فتوا نکرد، یک اجر برای مجتهد مخطی هست و ترک حدیث صحیح، از روی سهل انگاری، گناه و از روی عناد با پیامبر ﷺ کفر است. «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا: به پروردگارت سوگند، ایمان نمی آورند تا در درگیریهای خودشان، تو را داور قرار ندهند سپس، نسبت به داوری تو، هیچ نگرانی نداشته و کاملاً تسلیم باشند، ایمان نمی آورند» (نساء، ۶۵). عمل به حدیث غیر صحیح، به گمان صحت آن، برای مجتهد مخطی، یک اجر دارد، زیرا اجتهاد کرده است و فتوا و عمل به نص عام، بدون اطلاع از مخصص آن، صحیح است، ولی تخصیص کردن، بدون دلیل شرعی و از روی بی توجهی به ظاهر نص، گناه است، گرچه بعداً واقعی بودنش، آشکار شود (همان، ۱۵۵/۶-۱۵۴) از نظر او، «اهل الذکر» در آیه «فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذَّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ: پس اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید» (نحل، ۴۳؛ انبیاء، ۷) راویان کتاب و سنت هستند (همان، ۱۱۹/۶)، زیرا مطابق آیات «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ: قطعاً ما، قرآن را نازل کردیم و حافظ آن هستیم» (حجر، ۹) و «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا

۶. الاجتهاد ليس قياساً ولا رأياً.

نُزِّلَ إِلَيْهِمْ: و قرآن را به سوی تو نازل کردیم تا آنچه برای مردم نازل شده است، تبیین کنی» (نحل، ۴۴) پس واژه «الذکر» قرآن و سنت است (همان، ۱۲۱/۱) و بنابر انحصار حجیت کتاب و سنت، وظیفه اهل ذکر، فقط نقل احکام آنهاست (همان، ۱۱۹/۶) و در آیه «بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و پیامبر و صاحب نظرانتان اطاعت کنید» (نساء، ۵۹) گفته است که اولوالامر، از نظر ابوهریره، فرماندهان و از نظر مجاهد، حسن بصری، عکرمه و عطاء، فقها هستند، بنابر عدم وجود دلیل در نصوص و اجماع بر آراء آنان، تخصیص آیه، به فرماندهان یا فقها، معتبر نیست، ولی اطاعت از نصوص، قطعی است (همان، ۱۳۳/۴-۱۳۲) زیرا هنگام اختلاف مرجعیت به کتاب و سنت است: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ: اگر اختلاف داشتید، آن را به خدا و پیامبر برگردانید» (همان، ۸۰/۶-۷۹) و دستور پیامبر ﷺ به پیروی از روش خلفای راشدین، در حدیث «فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهَدَّيْنَ: پیروی از سنت من و خلفای راه‌یافته من، بر شما واجب است» (ابن حنبل، ۲۰۱م، ۴/۱۲۶) قطعاً دستور به پیروی از موارد مورد اتفاق آنان است و نه موارد اختلافی؛ زیرا پذیرفتن تمام اختلافات آنان، امکان‌پذیر نیست، به عنوان نمونه: در سهم الارث پدرزرگ و برادران، ابوبکر و عایشه گفته‌اند: پدرزرگ ارث می‌برد؛ برادران ارث نمی‌برند؛ و عمر بن خطاب گفته است: سهم پدرزرگ، یک‌سوم و باقیمانده برای برادران است؛ و علی بن ابی‌طالب ﷺ گفته است: سهم پدرزرگ، یک‌ششم و باقیمانده برای برادران است. این اختلاف، قابل جمع نیست که اطاعت از آن را واجب بدانیم، بلکه فقط اجماع صحابه، با توجه به حجیت آن، مد نظر بوده و واجب‌الاطاعه است (ابن حزم، ۱۴۰۴ق، ۶/۷۶).

از نظر او اگر کسی تنها در یک مسئله، حکم خدا و پیامبر ﷺ را بداند، اجازه نقل آن را برای دیگران دارد و این اجتهاد اوست، زیرا ندانستن مسائلی، مانع از اجتهاد در مسائلی که می‌داند نیست، همان طور که دانستن مسائلی، اجازه فتوا در مسائلی که نمی‌دانست، نیست؛ اگر علم به تمام امور شرعی، شرط فتوا بود، هیچ کسی، غیر از پیامبر ﷺ اجازه فتوا نداشت، زیرا هیچ یک از مبلغان دینی در عصر پیامبر ﷺ، به تمام امور آگاه نبودند، پس هرکسی، به اندازه آگاهی‌اش از نصوص دین، حق اجتهاد و فتوا را دارد (همان، ۱۲۸/۵-۱۲۷).

ارزیابی:

أ - در آیه «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّاعُوا بِهِ وَكَوُفُوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ: و هنگامی که موضوعی امنیتی به آنها برسد، آن را پخش می‌کنند، اگر آن را به پیامبر و صاحب نظرانشان ارجاع دهند، استنباط کنندگانشان، آن را خواهند دانست» (نساء، ۸۳) استنباط، بیرون آوردن حکم است. اگر کار اولوالأمر، فقط ذکر نصوص بود، خداوند، از واژه استنباط استفاده نمی‌کرد؛ بلکه وظیفه‌ای فراتر از ذکر نصوص دارند و آن، استنباط حکم است.

ب - در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ: ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا و پیامبر و صاحبان امرتان اطاعت کنید، و هر گاه در چیزی اختلاف داشتید، آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید» (نساء، ۵۹) شکی نیست که «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ: خداوند و رسول را اطاعت کنید.» اطاعت از نصوص است، ولی اطاعت از اولی الامر، اگر اطاعت از همان نصوص باشد، اختلاف در آنها: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ» نادرست و برگرداندن آنها به خدا و پیامبر ﷺ: «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» تکرار همان نصوص خواهد شد؛ ولی اگر اطاعت از امور استنباطی باشد، اختلاف در آنها صحیح و ارجاعشان به کتاب و سنت، با ارائه روش استنباط خواهد بود و در این حالت، تکراری در آیه پیش نمی‌آید؛ تأسیس معنای جدید، بر تکرار معنا برتری دارد، بنابراین کار اولوالاامر، استنباط است؛ نه نقل نصوص.

مهمترین آراء مفسران درباره «اولوالامر»:

أ - ابوهریره، ابن عباس و اکثر علما، فرماندهان لشکری و کشوری را اولوالأمر دانسته‌اند که مطابق حدیث نبوی، اطاعت از دستور آنان، در غیرمعصیت واجب است و شأن نزول آیه را عبدالله بن حذافه دانسته‌اند (بخاری، ۱۴۰۷ق، ۴۶/۶؛ مسلم، بی تا، ۱۴۶۵/۳) به سربازان زیردست خود گفت: پیامبر ﷺ دستور داده است که از دستورات من اطاعت کنید: «مَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ عَصَى أَمِيرِي فَقَدْ عَصَانِي: هر کسی، از فرماندار من اطاعت کند، از دستور من اطاعت می‌کند و هر کسی، دستور او را نافرمانی کند، از دستور من سرپیچی می‌کند» (بخاری، ۱۴۰۷ق، ۶۱/۹) پس مقداری هیزم جمع کرده و آتشی روشن کنند و خود را به داخل آن بیندازند، ولی آنان اطاعت نکردند و گفتند: ما به خدا و پیامبر ﷺ ایمان آوردیم تا از آتش رهایی یابیم نه خود را به آتش بیندازیم؛ بعداً ماجرا را به پیامبر ﷺ گفتند، ایشان فرمودند: «لَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَةِ، إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ: گناه،

اطاعت ندارد، اطاعت فقط در کار درست است»؛ مطابق آیه «لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا: خودکشی نکنید، زیرا خداوند، به شما مهربان است» (نساء، ۲۹)، خودکشی حرام است (همان، ۸۸/۹؛ مسلم، بی تا، ۱۴۶۹/۳).

ب - جابر بن عبدالله انصاری، مجاهد، ضحاک و مالک بن انس، علما را اولوالامر دانسته‌اند، زیرا ارجاع اختلاف به کتاب و سنت، در آیه مذکور، فقط کار علماست.

ج ابن کیسان (۲۹۹ق)، اولوالامر را خردمندان و صاحب نظرانی که زندگی مردم را اداره می‌کنند دانسته است. از نظر قرطبی، به ترتیب نظر اول و دوم قوی تر است (قرطبی، ۱۳۸۴ق، ۲۶۰/۵-۲۵۹).

د - از نظر مفسرین امامیه، اولوالامر، ائمه معصومین علیهم السلام هستند (طوسی، بی تا، ۲۳۵/۳). به نظر می‌رسد که «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» وجوب اطاعت از نصوص شارع و «وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» وجوب اطاعت از احکام استنباطی فقها، حکام، قاضیان مجتهد را بیان کند و جمله «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» به اهل استدلال، اختصاص دارد که نهایتاً یا اولوالامر را مجاب و یا از دستوراتشان اطاعت می‌کنند اما اطاعت از اولوالامر، برای کسانی که توانایی استدلال ندارند، هم‌چنان واجب می‌ماند. مهمترین آراء مفسران درباره «اهل الذکر»:

أ - از ابن عباس و مجاهد نقل شده است که اهل کتاب هستند (طبری، ۱۴۲۰ق، ۲۰۸/۱۷).

ب - از محمد بن جعفر صادق نقل شده است که ما اهل ذکر هستیم (طوسی، بی تا، ۳۷۹/۶).

ج - ابن زید گفته است که اهل قرآن هستند (قرطبی، ۱۳۸۴ق، ۲۷۲/۱۱).
با توجه به سیاق آیات، تفسیر اول قوی تر است.

ضوابط اجتهاد عامی در دیدگاه ابن حزم

از نظر ابن حزم، برای هر کسی، سؤالی در امور دینی پیش آمد، باید از عالم‌ترین محل خود به امور دین استفتاء کند، هنگام أخذ فتوا، از او پرسد که آیا این، گفته خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است، اگر پاسخ مثبت بود، به آن عمل کند و گرنه فتوای اجتهادی یا از روی قیاس حجت نیست و پیروی از آن حرام است (ابن حزم، ۱۳۵۲ق، ۶۵/۱). اگر عالمی، ندانسته یا به اشتباه، فتوایی را براساس حکم منسوخی برای او صادر کرد، تا زمان متوجه شدن،

معذور و مأجور است، زیرا حسابرسی براساس تکالیف ابلاغی است و قبل از آگاهی از ناسخ، حکم منسوخ، برای او حکم شرعی است، زیرا خداوند تکلیف را براساس تبلیغ و توانایی شنونده قرار داده است: «وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ: و این قرآن، به من وحی شده است تا شما و هر کسی که به او می‌رسد را هشدار دهم» (انعام، ۱۹)، «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا: خداوند هر کسی را فقط به اندازه‌ی توانش، تکلیف می‌دهد» (بقره، ۲۸۶)، تکلیف عامی، فقط مراجعه به عالم شرعی است و خطای غیر عمد عالم شرعی، نیز مغفور و مأجور است، مانند: صحت نماز مسلمانان ساکن حبشه، بعد از نسخ بیت المقدس و قبل از رسیدن حکم جدید و صحت نماز کسانی که قبل از نسخ بیت المقدس خوانده بودند: «مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ: شایسته نیست که خداوند، نماز شما را تباها کند» (بقره، ۱۴۳) و صحت نماز اهل قباء که نصفش را رو به بیت المقدس و نصف دیگرش را رو به کعبه خواندند، بنابراین اعمال کسی که قبل از ابلاغ ناسخ، براساس حکم منسوخ، انجام داده، صحیح است (ابن حزم، ۱۴۰۴ق، ۱۵۴/۶-۱۵۳). اگر عالمی، به گمان منسوخ بودن یک آیه یا حدیث، فتوای ترک عمل به آن را به شخص عامی بدهد، خطای اجتهادی عالم و عامی، یک اجر دارد (همان، ۱۵۴/۶). تقلید از فتوای صحیح عالم شرعی برای عامی، گرچه گناه است، ولی بی پاداش نیست، زیرا عمل مطابق واقع است (همان، ۱۵۵/۶). اگر عامی به قصد پیروی از نصوص نزد مفتی برود، ولی او، با غیر نصوص، به نام نصوص فتوا دهد، نه تنها عامی گناهی ندارد بلکه براساس نیتش، پاداش می‌گیرد (همان، ۱۵۷/۶) بر این اساس:

أ- کسی که آگاهانه، کار درستی را انجام دهد، دو اجر، یکی اجر نیت و دیگری اجر عمل، می‌گیرد.

ب- کسی که آگاهانه، کار باطلی را انجام دهد، دو گناه، یکی گناه نیت و دیگری گناه عمل دارد.

ج- کسی که کار درستی را به تصور خلاف شرع بودنش انجام دهد، یا کار نادرستی را به تصور شرعی بودنش است، ترک کند، یعنی عملش ناخواسته موافق شرع واقع شده است، به خاطر واقعیت عمل، مجازات ندارد، ولی اگر قصد و نیتش، مخالفت با شرع بود، مجازات دارد، در غیر این صورت، مجازاتی ندارد.

د - کسی که کار نادرستی را با تصور شرعی بودنش، انجام دهد یا کار درستی را با تصور خلاف شرع بودنش، ترک کند، یعنی قصد خیر و اطاعت از شرع دارد ولی عملش ناخواسته خلاف شرع است، در این صورت، به سبب قصد خیر، یک پاداش دارد و عمل خلاف شرع او، مجازات ندارد، زیرا قصد گناه و مخالفت با شریعت را نداشته است (همان، ۱۵۹/۶).

اگر در مقابل عامی، فتاوی منصوص متعارض وجود داشت، باید تا اثبات حقانیت یکی از آنها، از عمل، خودداری کند (همان، ۱۶۱/۶). مخیر کردنش، باعث پیروی از هوای نفسانی و تعارض احکام در شریعت می‌شود و این خلاف آیات «وَلَوْ كَانْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا: اگر از جانب غیر خدا بود، اختلافات زیادی را در آن می‌یافتند» (نساء: ۸۲) و «وَلَا تَنَازَعُوا فِتْفَسَلُوا: با هم درگیر نشوید که شکست می‌خورید» (انفال، ۴۶) کسی تصور کند که با برداشت از آیه «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ: خداوند، برایتان، آسانی می‌خواهد نه سختی» (بقره، ۱۸۵) می‌تواند آسانترین فتوا را انتخاب کند، در اشتباه است، زیرا موضوع آیه، تحمل سختی تکالیفی مانند: روزه است «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ: در دین، احکامی بر شما قرار نداده است که باعث ناراحتی شود» (حج، ۷۸) ولی انتخاب آسانترین فتوا، فرار از تکلیف است؛ همین طور، انتخاب سخت‌ترین فتوا، نیز دلیل شرعی ندارد (همان، ۱۶۱/۶-۱۵۹).

عمل به حدیث صحیح (خاص)، بر عمل به عموم قرآن (عام) مقدم است، زیرا پیامبر ﷺ به مقصود خدا آگاه‌تر و عدم مخالفتش با او قطعی است: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ: قرآن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا آن را برای مردم تبیین کنی» (نحل، ۴۴) (همان، ۱۶۸/۶).

پاداش انسانها بر اساس اجتهادشان در مسیر زندگی است. در حدیث «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ، فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ، فَلَهُ أَجْرٌ: هرگاه حاکمی، اجتهاد کرد و اجتهاد او درست بود، دو اجر دارد و اگر در اشتباه بود، یک اجر دارد» (بخاری، ۱۴۰۷ق، ۱۰۸/۹؛ مسلم، بی‌تا، ۱۳۴۲/۳) جمله «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ» شامل هر انسان عالم و عامی نسبت به حقایق زندگی است که اگر در پی حقیقت، اجتهاد و تلاش صحیح کند، پاداش دارد، یافتن حقیقت، دو پاداش و نیافتن آن، یک پاداش دارد؛ حقیقت، در قرآن، سنت و اجماع است، جوینده آن، یک پاداش و یابنده‌اش، دو پاداش دارد، قصد خیر مجتهد، بی‌پاداش نمی‌ماند، زیرا پیامبر گرامی ﷺ فرمود: «فَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَهَا

اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةٌ كَامِلَةٌ : هر کسی بخواهد کار خوبی انجام دهد و (تواند) آن را انجام دهد، خداوند، پاداش کامل یک کار خیر را برایش می‌نویسد» (بخاری، ۱۴۰۷ق، ۱۰۳/۸؛ مسلم، بی تا، ۱۰۸/۱؛ ابن حزم، ۱۴۰۴ق، ۱۶۴/۶-۱۶۳) کسی که از روی تقلید و ناآگاهانه، مسیر درستی را پیمود، هیچ پاداشی ندارد، زیرا شارع، به عملی که عنصر آگاهی، محرک آن باشد، اجر و پاداش می‌دهد؛ پیامبر گرامی ﷺ درباره پاداش نمازگزار فرمود: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيُصَلِّيَ الصَّلَاةَ لَهُ نِصْفُهَا، ثُلُثُهَا، رُبُعُهَا، خُمُسُهَا، سُدُسُهَا، سَبْعُهَا، ثَمَنِيهَا: تُسْعُهَا: عَشْرُهَا: مردی نماز می‌گزارد، نصف، یک سوم، یک چهارم، یک پنجم، یک ششم، یک هفتم، یک هشتم، یک نهم یا یک دهم از آن برایش می‌ماند» (بزار، ۲۰۰۹م، ۲۷۴/۶) پاداشهای ازدست‌رفته، در اثر بی‌توجهی و غفلت بوده است (ابن حزم، ۱۴۰۴ق، ۱۶۵/۶) و کسی که از روی تقلید و ناآگاهانه، مسیر نادرستی را رفته است، دو مجازات دارد: یکی: تقلید و دیگری: رفتن مسیر اشتباه (همان، ۱۶۶/۶).

نتیجه

۱. دیدگاه ابن حزم، در محدود کردن حکم شرعی به نصوص و اباحه امور غیرمنصوص، از پشتوانه علمی و تاریخی برخوردار نیست، زیرا صحابه، همدیگر را در دادن حکم برای امور غیرمنصوص سرزنش نمی‌کردند، بلکه انکار آن به قرن سوم و ظهور مذهب ظاهری برمی‌گردد. ابن حزم، اجتهادهای صحابه را قبول دارد و اما آن را به عنوان حکم قطعی و لازم‌الاجرا ندانسته است، بلکه به عنوان خبر یا در موارد صلح دانسته است (همان، ۴۰/۶، ۴۶/۶، ۴۸/۶، ۹۹/۶) ولی نظر ابن حزم، قوی نیست زیرا صدور اجتهاد به رأی مانند: جمع آوری قرآن یا قتال با مانعان زکات را به عنوان خبر یا موارد مباح دانست.

۲. اجتهاد را به جست‌وجوی نصوص جزئی تعریف کردن، نه با معنای لغوی و با معنای کاربردی آن در زبان عرب سازگار نیست. زیرا کاربرد لغوی برای کارهای سخت و سنگین است؛ نه کارهای آسانی مانند: یافتن نصوصی که هر انسان عرب ساده، می‌تواند آنها را انجام دهد.

۳. تفسیر اولوالامر، به عموم صاحبان امر، جامعتر است که شامل: حاکمان جامعه، فرماندهان لشکری و کشوری، قاضیان، مدیران و... شود و اطاعت از آنان، مشروط به عدم مخالفت دستور آنان با نصوص شود.

۴. اهل ذکر در آیه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ: اگر نمی‌دانید از آگاهان پرسید» (نحل، ۴۳؛ انبیاء، ۷) به عالمان اهل کتاب مسلمان شده، تفسیر شود اما مفهوم جامعتری از جمله: مراجعه عامی به فقیه گرفته می‌شود.

۵. آراء هر مجتهد، به کارشناسی و شخصی تقسیم می‌شود؛ پیروی از آراء کارشناسی مجتهد در امور غیرمنصوص، مانند: قبول خبر واحد، قبول گواهی شاهدان، تقلید نیست زیرا اجرای دستور شارع است. «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ: اگر نمی‌دانید از آگاهان پرسید» (نحل، ۴۳؛ انبیاء، ۷) ولی پیروی از آراء بدون کارشناسی او، تقلید است، زیرا دلیل شرعی ندارد.

۶. تلاشهای فرد عامی در یافتن مجتهد شرعی و پرسشهای شرعی از او پاداش دارد، ولی اجتهاد نامیدن آن با موازین لغوی و اصطلاحی واژه «اجتهاد» سازگار نیست و تنها اصطلاح ابن حزم است.

پیشنهادهای

برای پرهیز از تقلید آراء شخصی مجتهد، لازم است:

۱. یادگیری زبان عربی و فهم منابع شرعی، اولویت زندگی هر مسلمان شود تا آراء شخصی از فتوای شرعی تشخیص داده شود.
۲. اجتهاد جمعی را بر اجتهاد فردی ترجیح داده شود.
۳. قبل از انتخاب مرجع فتوا، از فقاقت و عدالت او اطمینان حاصل شود.
۴. فتوای با دلیل بر فتوای بدون دلیل، ترجیح داده شود.
۵. فتوای متخصص بر غیرمتخصص، ترجیح داده شود.
۶. رعایت احتیاط، ضروری است؛ در مواردی که به عدم دقت مفتی در نصوص یا عدم آگاهی از واقعیت موضوع شک وجود دارد، به فتوای او عمل نشود.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- ابن حزم، علی بن احمد، *الإحكام في أصول الأحكام*، قاهره، دارالحديث، ١٤٠٤ق.
- همو، *المحلى بالآثار*، مصر، المنيريه، ١٣٥٢ق.
- همو، *النبيه الكافيه في احكام اصول الدين*، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٠٥ق.
- ابن حنبل، احمد بن محمد، *مسند احمد*، بيروت، مؤسسه الرساله، ٢٠٠١م.
- ابن خطيب، محمد بن عبدالله، *الإحاطه في أخبار غرناطه*، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٢٤ق.
- ابن صاعد اندلسي، صاعد بن احمد، *طبقات الأمم*، بيروت، الطليعه، ١٩٨٥م.
- ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، *جامع بيان العلم وفضله*، عربستان، دار ابن الجوزي، ١٤١٤ق.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، *لسان العرب*، بيروت، دارصادر، ١٤١٤ق.
- الباني، محمد ناصرالدين، *غايه المرام في تخريج أحاديث الحلال و الحرام*، بيروت، المكتب الاسلامي، ١٤٠٥ق.
- بخاري، محمد بن اسماعيل، *الجامع الصحيح*، بيروت، دار ابن كثير، ١٤٠٧ق.
- بزار، احمد بن عمرو، *البحر الزخار*، مدينه، مكتبه العلوم و الحكم، ٢٠٠٩م.
- ذهبي، محمد بن احمد، *تذکره الحفاظ*، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٩ق.
- همو، *سير أعلام النبلاء*، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤٠٥ق.
- همو، *میزان الاعتدال*، بيروت، دارالمعرفه، ١٣٨٢ق.
- طبري، محمد بن جرير، *جامع البيان في تأويل القرآن*، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤٢٠ق.
- طوسي، محمد بن حسن، *التبيين في تفسير القرآن*، بيروت، دارإحياء التراث العربي، بی تا.
- فيروزآبادي، محمد بن يعقوب، *القاموس المحيط*، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤٢٦ق.
- قرطبي، محمد بن احمد، *الجامع لأحكام القرآن*، قاهره، دارالكتب المصريه، ١٣٨٤ق.
- مسلم بن حجاج نيشابوري، *صحيح مسلم*، بيروت، دارإحياء التراث العربي، بی تا.
- مقرئ، احمد بن محمد، *نفع الطيب من غصن الأندلس الرطيب*، بيروت، دارصادر، ١٩٠٠م.